

روزنامه اعتماد و جعل تاریخ کانون نویسندگان ایران!

بهرام رحمانی

حکومت اسلامی ایران، از همان ابتدای به قدرت رسیدنش، همواره تلاش کرده است از جمله نهادهای دموکراتیک و مردمی را یا به خدمت سیاست‌ها و ایدئولوژی حاکم خود درآورد و یا با پرونده‌سازی‌های کاذب و با آفریدن فضای رعب و وحشت، ترور و اعدام اعضای این نهادها را تحت تعقیب پلیسی قرار دهد. بنابراین، کسب و کار دائمی سران و مقامات و مسئولین حکومت اسلامی، تولید جهل و خرافات، سازمان‌دهی سانسور و اختناق در جامعه، به ویژه علیه نویسندگان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران متعهد و مستقل و همچنین فعالین سیاسی و اجتماعی است.

اخیرا روزنامه اعتماد، وابسته به مهدی کروبی، در مطلبی سعی کرده است تاریخ کانون نویسندگان ایران را جعل کند و آن را به عنوان تشکیلاتی که فرح پهلوی برپاکننده آن بوده است، نشان دهد. این روزنامه، پس از گذشت سی و سه سال از سرنگونی حکومت پهلوی، برای اولین بار کانون نویسندگان را به این حکومت، وابسته می‌کند؛ اقدامی که جز نشر اکاذیب و تحریف تاریخ، معنی دیگری ندارد. قطعاً گردانندگان روزنامه اعتماد، به عواقب امنیتی این مسأله آگاهی دارند و با این وجود، هم تاریخ را جعل کرده‌اند و هم برای کانون، پرونده‌سازی نموده‌اند.

روزنامه «اعتماد»، در شماره 2 تیر 1390، صفحه 10، در مطلبی تحت عنوان «شبکه اطرافیان فرح پهلوی چه کسانی بودند» نوشته است: «این گروه (اطرافیان فرح پهلوی) علاوه بر این که سعی می‌کردند تا با تلفیق فرهنگ غربی و ایرانی، هویت جدیدی برای ایرانیان به وجود آورند و موضعی را که رژیم موفق به تصرف-شان نشده بود در دست بگیرند، قصد داشتند تا به جذب نیروهای آزاداندیش و مخالفان محافظه‌کار دولت بپردازند. بدین ترتیب کانون نویسندگان با کوشش فرح به راه افتاد و عده زیادی از شاعران و نویسندگان کشور نیز به جرگه باران فرح پیوستند.»

کانون نویسندگان ایران، در تاریخ 7 تیر 1390، به این پرونده‌سازی روزنامه اعتماد پاسخ درخور و شایسته‌ای داده است که در همین شماره بانگ منتشر شده است. تاریخ کانون نویسندگان ایران، به حدی پاکتر و شفاف‌تر و مستندتر است که نیاز چندانی به اثبات دروغ-پردازی‌های گردانندگان روزنامه اعتماد ندارد.

پاسخ کانون نویسندگان، جعل کاری روزنامه اعتماد را به بهترین وجهی افشا می‌کند و با روشنگری اجازه نمی‌دهد این روزنامه با این جعلیات تاریخی علیه کانون نویسندگان ایران، به اهداف سیاسی‌اش برسد. راهی که گردانندگان این روزنامه، انتخاب کرده‌اند، جز رسوایی حاصل دیگری برایشان نخواهد داشت. جعل تاریخ، عملی زشت و ضداجتماعی و ضدفرهنگی است و عموماً به جامعه لطمه می‌زند.

صفحه ۲

«من درد مشترکم، مرا فریاد کن»

سخن‌رانی احمد شاملو

در کنگره نویسندگان آلمان «اینترلیت»

این کنگره، با موضوع «جهان سوم، جهان ما» به دردها و رنج‌های مردم «جهان سوم»، از زبان نویسندگان و شاعران پرداخت. احمد شاملو، از ایران به این کنگره دعوت شده بود و سخن‌رانی خود را زیر عنوان «من درد مشترکم، مرا فریاد کن» ایراد کرد. این «من» همان من نوعی جهان سومی است و «دردمشترک» همان رنج استثمار و فقر و کم‌فرهنگی رایج در جهان سوم. جهان سومی که البته مرزهای جغرافیایی معینی ندارد و کودکان فقیر «سان ست پارک نیویورک» در قلب جهان پیشرفته و ثروتمند نیز پاره‌ای از آنند.

فی‌المثل در سان ست پارک، در قلب نیویورک ثروتمند از گرسنگی مداوم رنج می‌برند مردم جهان جندم‌اند؟



آقای رییس، خانم‌ها، آقایان

اجازه بدهید نخست سپاس بی‌دریغم را با فشردن صمیمانه دست‌هایی که چنین با نگرانی از پشت حصارهای رفاه و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کنم و آنگاه، پیش از سخن گفتن از مسائلی که جهان سوم به حضور هولناک واپس ماندگی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه‌پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سراسر جهان اشاره کنم که به‌ویژه ترم «جهان سوم» را مخدوش می‌کند. یعنی بر میلیون‌ها نفر انسان تیره‌روزی انگشت بگذارم که درون لوله‌های سیمانی، زیر پل‌ها، در حلبی‌آبادها یا به سادگی در حاشیه خیابان‌ها می‌لولند و از افتاب سوزان و باران‌های بی‌برکت پناهی می‌جویند.

انسان‌هایی که جفت‌گیری می‌کنند، می‌زایند، و کودکان‌شان را در باتلاقی از لجن و مگس رها می‌کنند تا اگر نمرند نسل بی‌سرپناهان را از

صفحه ۷

پاسخ کانون نویسندگان ایران به روزنامه «اعتماد»

صفحه ۴

اطلاعی‌های کانون نویسندگان ایران

و کانون نویسندگان ایران «در تبعید»

صفحه ۶

روزنامه اعتماد و جعل تاریخ کانون نویسندگان ایران!

بهرام رحمانی

کانونی که تاریخچه شفاهی در مبارزه علیه سانسور اختناق هم در حکومت سلطنتی و هم در حکومت اسلامی دارد؛ کانونی که کارنامه درخشانی در راه دفاع از آزادی بیان و قلم و اندیشه و همچنین حمایت از جنبش‌های اجتماعی آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جود ایفا کرده است، با چنین پرونده‌سازی‌های هرگز از تلاش‌ها و اهداف خود عقب‌نشینی نمی‌کند.

همگان می‌دانند و اسناد فراوانی نیز وجود دارد که نشان می‌دهند بسیاری از بنیان‌گذاران کانون نویسندگان ایران، هم زندان‌های سیاسی حکومت پهلوی و هم حکومت اسلامی را با پوست و گوشت خود تجربه کرده‌اند. بسیاری از اعضای این کانون، هم در دوران مبارزات مردمی علیه حکومت شاه حضور فعالانه داشتند و هم پس از پیروزی انقلاب 57 مردم ایران، لحظه‌ای از فعالیت‌های خود در راه تحقق آزادی بیان و قلم و اندیشه در جامعه دست برنداشتند؛ تا این که هم‌زمان با سرکوب دستاوردهای انقلاب 57، تهاجم به کانون نویسندگان نیز شدت گرفت و سرانجام در تیر ماه 60، دفتر آن توسط عناصر سرکوبگر حکومت اسلامی غارت و تخریب گردید. از آن تاریخ تاکنون، کانون نویسندگان ایران با هر فراز و نشیبی، همواره به مبارزه خود در راه تحقق آزادی بدون قید و شرط بیان، قلم و اندیشه ادامه داده است.

جنایت‌کاران حکومت اسلامی، سعید سلطان‌پور از اعضای سرشناس کانون نویسندگان را در سال 60 اعدام کردند. از آن تاریخ تاکنون، بسیاری از اعضای آن، تحت تعقیب پلیسی قرار گرفته‌اند. در سال‌های بعد و در بحبوحه سرکوب‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، فشار بر نویسندگان و هنرمندان نیز شدت گرفت نامه معروف 134 نویسنده که یک سند معتبر تاریخی است، منتشر گردید. اصلی‌ترین دست‌انکار تهیه و تنظیم و انتشار این نامه، زنده یاد محمدجعفر پوینده بود. در آذر ماه 78، مامورین اطلاعاتی-امنیتی حکومت اسلامی نخست مختاری و پوینده از اعضای جمع مشورتی کانون نویسندگان را ریوند و سپس جنازه مثله شده آن‌ها را در اطراف کلان شهر تهران رها کردند. این ترورهای حکومت اسلامی، به «قتل‌های زنجیره‌ای» معروف گردید که در اثر آن، بیش از 70 نفر از نویسندگان و فعالین سیاسی از جمله سیرجانی، میرعلایی، مجید شریف، پیروز دوانی، پروانه داریوش فروهر و... به قتل رسیدند. اعتراضاتی که بر علیه ترورسیم حکومت اسلامی در داخل و خارج کشور راه افتاد سرانجام سران این حکومت اقرار کردند که این ترورها توسط مامورین وزارت اطلاعات‌شان صورت گرفته اما آن‌ها «خودسر» عمل کرده‌اند؟ هیچ‌کس این ترورند حکومت اسلامی را باور نکرد و همچنان انگشت اتهام ترور نویسندگان و فعالین سیاسی بر روی کلیت حکومت اسلامی باقی مانده است. بنابراین، پرونده‌سازی روزنامه اعتماد برای کانون نویسندگان ایران را باید در راستای سناریوهای سپاه حکومت اسلامی و جناح‌بندی‌های آن دید.

هنگامی که حکومت پهلوی، هرگونه آزادی را به خصوص آزادی بیان و اندیشه را شدیداً سرکوب می‌کرد و مانع فعالیت از ادانه احزاب، رسانه‌ها و نهادها دمکراتیک مردمی می‌شد؛ در چنین فضایی مشاوران فرح پهلوی در «وزارت فرهنگ و هنر»، دست به یک نمایش «هنر دوستی» زدند. فرح پهلوی، قصد داشت به نیابت از حکومت‌شان، کنگره‌ای جهانی با شرکت شعرا، نویسندگان و مترجمان ایرانی و خارجی برگزار کند از این رو، تعدادی از اهل قلم را برای شرکت در این نمایش دولتی دعوت کردند. اما عده‌ای از نویسندگان و شعرا و مترجمان متعهد و آزادی‌خواه کشور در اواخر سال 1346، با انتشار بیانیه‌ای اعلام کردند که به علت سانسور و نبود آزادی بیان و قلم و اندیشه در جامعه و همچنین نقش ادارات دولتی در سانسور و سرکوب و ممانعت‌تراشی در برابر خلاقیت‌های فرهنگی و فکری مستقل، به عنوان اعتراض این کنگره دولتی را تحریم کردند. در عین حال، این سؤال در مقابل نویسندگان و هنرمندان و مترجمان تحریک‌کننده این کنگره قرار گرفت که صرفاً تحریم کارساز نیست بنابراین، باید اقدام مهم دیگر نیز انجام داد و آن، فکر تشکیل کانون نویسندگان ایران بود. در این راستا، کانون نویسندگان ایران با انتشار بیانیه‌ای در اردیبهشت ماه 1347، اعلام موجودیت رسمی و علنی کرد.

همین اقدام به موقع و هوشیارانه و مدبرانه برخی نویسندگان و هنرمندان و مترجمان کشور، سبب شد تا حکومت کنگره‌اش را به تعویق بیندازد؛ کنگره‌ای که هرگز برگزار نشد.

در تاریخچه تشکیل کانون نویسندگان، آمده است که روز جمعه بیست و سوم اسفند ماه 1347، مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران طبق دعوت قبلی با حضور نزدیک به پنجاه نفر از اعضای کانون تشکیل شد... بالاخره پس از هفت ساعت بحث و شور که از ساعت 4 بعد از ظهر تا ده شب طول کشید پنج نفر از اعضای هیئت دبیران و دو نفر علی‌البدل و دو نفر بازرس آن انتخاب شدند.

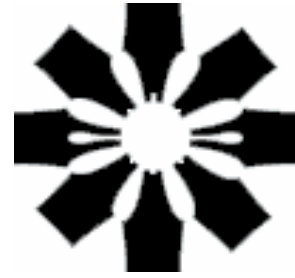
حکومت پهلوی، برای انتقام‌گیری از اعضای کانون نویسندگان ایران، به ساواک (پلیس مخفی) خود ماموریت داد تا جلو فعالیت این را بگیرند. سرانجام در اثر یورش ساواک، تعدادی از نویسندگان دستگیر شدند. این دوره از فعالیت‌های کانون، در اواخر سال 1348 پایان یافت و آخرین جلسه آن، در مدرسه «به آذین» تهران پارس برگزار گردید. اما از آن تاریخ تا به امروز و با توجه به شرایط حاکم بر جامعه، تلاش کانون در جهت تحقق آزادی بیان و قلم و اندیشه برای همگان، بی‌وقفه ادامه دارد.

به این ترتیب، در فاصله سال‌های 1348 تا 1355، حکومت پهلوی با دستگیر کردن و ممنوع‌القلم کردن اعضای کانون نویسندگان، جلو فعالیت‌های کانون را نیز گرفت.

دوره دوم فعالیت کانون، از اواخر سال 1355 آغاز شد. این دوره نیز با یورش پی‌درپی مامورین حکومت اسلامی به دفتر کانون متوقف گردید.

دوره سوم فعالیت کانون نویسندگان ایران، تلاش‌های بی‌وقفه برای تجدید فعالیت کانون در داخل کشور و دوره شکل‌گیری فعالیت کانون نویسندگان ایران «در تبعید» است. در ادامه همین تلاش‌ها بود که در اواخر سال 1369، تجمع غیررسمی تعدادی از نویسندگان و شعرا برگزار شد و

صفحه 3



بانگ آخر هر ماه منتشر می‌شود

سردبیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

bahram.rehmani@gmail.com

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.
- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش‌تر از دو صفا 4 نباشند.
- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

منشور

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.

۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد و یا گروه و یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.

۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.

۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.

۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.

۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

روزنامه اعتماد و جعل تاریخ... بهرام رحمانی

طرح پیش‌نویس منشور کانون نویسندگان ایران تدوین گردید. اعلامیه پایانی این جلسه را که 150 تن از نویسندگان و شعرا و مترجمان و محققین امضاء کرده بودند مورد حمله مقاله‌نویسان رسانه‌های حکومت اسلامی قرار گرفتند.

مسئله، اگر هر تاریخ‌نویس و محقق بی‌طرفی بخواهد تاریخچه و سابقه فعالیت کانون نویسندگان ایران را مورد بررسی قرار دهد بی‌شک به این نتیجه می‌رسد که این کانون، با کلیه نقاط ضعف و قوتش مستقل از احزاب و دولت‌ها فعالیت کرده و در این موارد هیچ نقطه سیاهی در فعالیت‌های آن پیدا نمی‌کند.

کانون نویسندگان ایران در تبعید، در تابستان سال 1361 برابر با سال 1982 به همت پانزده تن از اعضای کانون نویسندگان ایران که به دلیل فعالیت‌های فرهنگی آزادی‌خواهانه و انسان‌دوستانه مجبور به ترک ایران شده بودند، در پاریس اعلام موجودیت کرد. با تلاش اعضای کانون نویسندگان ایران در تبعید، عضویت انجمن قلم ایران در تبعید نیز در شصت و یکمین کنگره جهانی قلم «پن» که از تاریخ 6 تا 12 نوامبر 1994 در شهر پراگ برگزار گردید، به تصویب رسید.

کانون نویسندگان ایران در تبعید و انجمن قلم ایران در تبعید که اعضای آن‌ها در کشورهای مختلف جهان پراکنده‌اند تنها و تنها با اتکا به اعضایش فعالیت می‌کند و به هیچ‌وجه حاضر نیست با دولت‌ها و احزاب پارلمانی و غیرپارلمانی وارد بده و بستانی سیاسی-فرهنگی شود و یا کمک‌های مالی دریافت نماید.

باین ترتیب، کانون نویسندگان ایران، آن‌چنان کارنامه شفاف، مستند و درخشان و ارزش‌مندی دارد که هیچ‌کدام از جعل‌کنندگان تاریخ، از جمله روزنامه اعتماد، نمی‌تواند آن را بنا به دل‌خواه خود و با انگیزه‌های سیاسی‌اش جعل کنند.

این کانون درد اخل و خارج کشور، مانند یک سازمان حرفه‌ای سیاسی و یا صرفاً صنفی، فعالیت نمی‌کند که فقط از حقوق اعضا و خودش دفاع کند، بلکه کانون از حق آزادی بیان و قلم و اندیشه همگان، به ویژه افشار محروم و ستمدیده جامعه در مقابل تعرض و سانسور و اختناق حاکمیت، بر پایه موازین دموکراتیک و در چارچوب اهداف و منشور خود، دفاع می‌کند. از این‌رو، روزنامه اعتماد وابسته به جناح اصلاح‌طلب و طرفدار «سبزهای اسلامی» حکومت اسلامی، با اهداف سیاسی معینی، آن هم با جعل و تحریف علیه کانون نویسندگان ایران، دست به قلم

برده است.

گردانندگان این روزنامه، اگر فکر می‌کنند با این پرونده‌سازی علیه کانون نویسندگان ایران، شاید بار دیگر در بارگاه خلیفه مسلمین سیدعلی خامنه‌ای پذیرفته شوند سخت در اشتباهند و راه مناسبی را انتخاب نکرده‌اند. چرا که دست‌کم بخش آگاه جامعه



ایران، از کارنامه درخشان این کانون و تعهد محکم هیئت دبیران آن در دفاع از آزادی بیان و قلم و اندیشه و تشکل، آگاهی دارند. همگان می‌دانند که تاکنون تهدید و ترور، زندان و شکنجه و اعدام نتوانسته است جلو فعالیت‌های این کانون را بگیرد.

بر این اساس شکی نیست که همه حکومت‌های مستبد و دیکتاتور و طرفدارانش همواره تاریخ را جعل می‌کنند تا تاریخ جهل و جنایت و سرکوب و سانسور خود را بر پایه‌های دروغ و ریاکاری بسازند و از طرفی، برای مخالفین خود پرونده‌های امنیتی جعل کنند. جنایاتی که در حکومت اسلامی ایران، به اندازه عمر آن سابقه دارد. بنابراین، اکاذیبی که روزنامه اعتماد بر علیه کانون نویسندگان ایران نوشته است برای به دست آوردن دل حاکمیت و سانسورچیان حکومتی که مدتی نیز روزنامه‌شان را تعطیل کرده بودند و اخیراً بار دیگر اجازه انتشار داده اند.

هنگامی که ارگان‌های سانسور حکومت اسلامی، روزنامه اعتماد را تعطیل کردند کانون نویسندگان ایران در راستای اهداف خود، با انتشار اطلاعیه‌ای تعطیلی آن را محکوم کرد. اما اکنون گردانندگان آن، جواب این کانون را با جعل تاریخ و پرونده‌سازی برای آن می‌دهند؟!

روزنامه «اصلاح‌طلب» اعتماد، در اسفند ماه سال ۱۳۸۸ از سوی هیات نظارت بر مطبوعات توقیف شده بود، روز شنبه 14 فروردین 90، انتشار دوباره خود را با پیام تبریک محمد خاتمی، رییس دولت «اصلاحات»، از سر گرفته است. به گزارش سایت اینترنتی کلمه، روزنامه اصلاح‌طلب اعتماد، در جریان رویدادهای

پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ توقیف شده بود، انتشار دوباره خود را از سر گرفته است.

روزنامه اعتماد ملی، ارگان مطبوعاتی حزب اعتمادی ملی است. صاحب امتیاز این روزنامه مهدی کروی و مدیر مسئول آن محمد جواد حق شناس است. آخرین سردبیر آن پس از ابولفضل شکوری و رضا انصاری و محمد قوچانی بود.

کانون نویسندگان ایران، از نخستین سال‌های تأسیس خود در سال‌های 1346 و 47 تاکنون، در حالی که همواره با سانسور و سرکوب و تهدید حکومت پهلوی و همچنین حکومت اسلامی روبه‌رو بوده است، اما هیچ‌وقت از فعالیت‌های درخشان و شفاف خود در دفاع «آزادی بیان بی‌حصر و استثنا و به یکسان برای همگان»، دست نکشید و بهای سنگین آن را نیز آگاهانه پرداخته است. از این‌رو، کانون نویسندگان ایران، در نزد افکار عمومی جامعه‌مان، به عنوان معتبرترین نهاد روشنفکران مستقل ایران، شناخته شده و آن‌چنان جایگاه محکمی دارد که با جعل تاریخ، نمی‌توان برای آن و اعضایش پرونده‌سازی کرد.

هیچ حکومتی و ارگانی نمی‌تواند پیشینه غنی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کانون را زیر سؤال ببرد و یا با جعل تاریخ آن، اعضایش و به ویژه هیئت دبیران آن را تحت فشار قرار دهد و مرعوب فضای موجود نماید.

بعلاوه کانون نویسندگان ایران، به عنوان اصلی‌ترین نهاد دموکراتیک نویسندگان ایران و بر پایه اهداف و منشورش و همچنین فضای سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه، نمی‌تواند سیاسی نباشد. اما کانون دنباله‌رو هیچ حزب و سازمانی و جناحی از حکومت اسلامی نیست و به طور مطلق در مقابل حاکمیت موضع ضدقوت دارد. محور کار اعضای کانون نیز نوشتن و بیان و نشر آزادانه است بی‌هیچ حصر و استثنایی.

در هر صورت هدف و انگیزه روزنامه اعتماد در انتشار متنی بی‌امضاء علیه کانون نویسندگان، هنوز معلوم نیست اما می‌توان حدس زد که اتهامات بی‌اساسی را که به کانون وارد کرده، بی‌ارتباط با حاکمیت و دستگاه سانسور حکومت اسلامی نبوده است. روزنامه‌ای که خود تا دیروز قربانی سانسور بوده است و حتی کانون نویسندگان در راستای اهداف خود در دفاع از آزادی بیان و قلم و اندیشه از جمله تعطیلی این روزنامه توسط حکومت اسلامی را نیز محکوم کرده است چرا پس از بازگشایی مجدد، به طور ناگهانی علیه این کانون دست به قلم می‌برد؟ آن هم در حالی که دسترسی به کتاب‌ها، مقاله‌ها، سخنرانی‌ها و میزگردهای بسیاری در مورد چگونگی تشکیل کانون و تاریخچه آن و اعضایش و به ویژه هیئت دبیرانش به راحتی در دسترس عموم قرار دارد.

روزنامه اعتماد و جعل تاریخ... بهرام رحمانی

هر چند که هم حکومت پهلوی و هم حکومت اسلامی، مانع فعالیت‌های کانون نویسندگان ایران شده‌اند و آن را منحل اعلام کرده‌اند اما کانون نویسندگان ایران، به دلیل این که یک جریان خلاق است و هیچ‌گاه انحلال خود را نپذیرفته، همچنان به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد و بهای آن را نیز آگاهانه می‌پردازد. کانون نویسندگان ایران، همیشه زنده است چون اعضای آن فعال هستند و از اهداف آن پیگیرانه و مصراانه دفاع می‌کنند. یعنی هر یک از اعضای فعال آن به عنوان کارگران فرهنگی، به اصول و مواضع و کارنامه درخشان آن افتخار می‌ورزند و به هیچ فردی و جریانی نیز اجازه نمی‌دهند تاریخ آن را تحریف و خدشه‌دار نمایند و برای اعضایش پرونده‌سازی کنند.

همچنین تلاش‌هایی مبنی بر سیاست‌زدایی کانون و ضدسیاسی کردن آن و یا برعکس کانون را به عنوان یک صنفی که فارغ از شرایط حاکم بر جامعه و بدون توجه به فشارهای اقتصادی و اجتماعی و همچنین سرکوب‌های سیاسی توسط حکومت در جامعه، به کارهای صنفی خود و اعضایش مشغول است، محدود سازند. در حالی که چنین موضوعی مغایر با اهداف و اساسنامه و منشور کانون نویسندگان است و یک اقدام «سیاسی» علیه کانون محسوب می‌شود. بنابراین، نگرش سیاست‌زدایی و هم نگرش سیاست‌زده‌گی، هر دو پشت و روی یک سکه‌اند و عموماً از بیرون به کانون تحمیل می‌شود. تا روزی که حکومت سانسور و اختناق، فقر و فلاکت، تهدید و ترور و شکنجه و اعدام اسلامی بر سر قدرت است بیشک کانون همچنان در چارچوب اهداف و منشور خود به ناگزیر به فعالیت‌های هم‌زمانی صنفی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود ادامه خواهد داد. چرا که در طول تاریخ، هرگز سانسور و محدودیت‌های آزادی بیان و نشر و عقیده به گسترش آزادی، دموکراسی، برابری، اعتلای فرهنگی، ارتقای آگاهی و پیش رفت هیچ ملتی خدمت نکرده است و نمی‌تواند در جامعه ما نیز بکند. ملتی که گرفتار دردها و رنج‌های بی‌کران و مهلکی است اقتضای آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جوی آن، به ویژه نویسندگان و هنرمندان نیز نمی‌تواند نظام‌گر این همه بی‌حقوقی در جامعه باشند و دیوار چینی دور خود بکشند و فارغ از هر مسأله‌ای به فعالیت‌های صنفی و تخصصی خود بپردازند؟! اما روشن است که همواره باید به استقبال

انتقادات سازنده از یک‌سو و ارائه راهکارهای مناسب و خلاق در فضایی دوستانه رفت و با بحث و تبادل‌نظر و توافق، کانون نویسندگان را تقویت کرد. بنابراین کانون نویسندگان ایران، به عنوان اصلی‌ترین، قدیمی‌ترین و جا افتاده‌ترین نهاد دمکراتیک و مستقل نویسندگان و هنرمندان و محققین و مترجمان است که هیچ‌گونه فشاری را از سوی هیچ فرد و گروهی و دولتی بر نمی‌تابد. بر این اساس، اصل دفاع از آزادی بیان، قلم، اندیشه، عقیده، نشر، فعالیت متشکل و متحد خواست قلبی و همیشگی نه تنها هر نویسنده، بلکه هر شهروند آزاده در هر جای جهان است، نمی‌تواند در مقابل سانسور و سرکوب و تحمیل بی‌حقوقی به مردم از سوی حاکمیت ساکت بماند و مرعوب سانسور و سرکوب و پرونده‌سازی‌های پلیسی شود!

ادعای نویسنده روزنامه «اعتماد» و وصل کردن کانون به «جرگه یاران فرح»، چیزی جز دروغ‌پردازی و جعل تاریخی نیست و طبیعتاً هر انسان آگاهی آن را شدیداً محکوم می‌کند.

مسئله، آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و بیان و رفع تمام موانع و انواع سانسور و حفظ استقلال عرصه هنر و علم و ادب، آرزویی است که تا تحقق آن‌ها، باید هر راه دراز و سختی را با صبر و شکیبایی و استقامت و سرفرازی طی کرد! باید جامعه بسازیم که در آن، هیچ فرد و گروهی به هیچ عذر و بهانه‌ای مورد تبعیض و نابرابری و تحت فشارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار نگیرد؛ هیچ شهروندی و نویسنده و هنرمندی نیز به دلیل آزادی بیان، قلم، اندیشه، نشر و فعالیت جمعی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه تحت تعقیب قرار نگیرد؛ به خصوص زندان و زندانی سیاسی و آژه‌هایی متعلق به تاریخ گذشته و محدود به صفحات کتاب‌ها باشند! به قول حافظ:

بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم.



پاسخ کانون نویسندگان ایران

به روزنامه «اعتماد»

روزنامه «اعتماد» در شماره 2 تیر 1390، صفحه 10، در مطالبی تحت عنوان «شبکه طرافیان فرح پهلوی چه کسانی بودند» نوشته است: «این گروه (اطرافیان فرح پهلوی) علاوه بر این که سعی می‌کردند تا با تلفیق فرهنگ غربی و ایرانی، هویت جدیدی برای ایرانیان به وجود آورند و موضعی را که رژیم موفق به تصرفشان

نشده بود در دست بگیرند، قصد داشتند تا به جذب نیروهای آزاداندیش و مخالفان محافظه‌کار دولت بپردازند. بدین ترتیب کانون نویسندگان با کوشش فرح به راه افتاد و عده زیادی از شاعران و نویسندگان کشور نیز به جرگه یاران فرح پیوستند.»

روزنامه «اعتماد» نام نویسنده این مطلب را نیاورده است. ای بسا به این دلیل که راه فرار بزدلانه را برای این شخص مفتتری بازگذارد، غافل از این‌که به این ترتیب مسئولیت انتشار این افترا و ادعای سراسر کذب را به گردن کل روزنامه می‌اندازد. تاریخ کانون نویسندگان ایران پاک تر و شفاف تر از آن است که نیازمند رد این‌گونه ادعاهای کودکانه و افتراآمیز باشد. با این همه، به ویژه برای نسل جوانی که به سبب حاکمیت فضای سانسور و اختناق بر جامعه در معرض وارونه‌نمایی و دروغ‌پراکنی امثال نویسنده روزنامه «اعتماد» قرار دارد، اشاره به چند فراز از تاریخ خونبار کانون نویسندگان ایران را ضروری می‌دانیم.

1- درست برخلاف ادعای نویسنده روزنامه «اعتماد» مبنی بر «راه افتادن کانون نویسندگان با کوشش فرح»، این کانون هم-چون نهاد دفاع پیگیر از آزادی بیان و مبارزه با سانسور در تقابل و مبارزه با رژیم ستمشاهی از جمله اعوان و انصار فرح پهلوی شکل گرفت. تاریخ گواهی می‌دهد که شأن نزول و فلسفه وجودی کانون مقابله با تلاش رژیم شاه برای راه‌اندازی جریان دولت فرموده «کنگره نویسندگان و شاعران» بود. با انتشار خبر تشکیل این کنگره از سوی دولت در اسفندماه سال 1346، 9 تن از نویسندگان مستقل با تهیه متنی با عنوان «بیانیه درباره کنگره نویسندگان» هرگونه کنگره دولتی را در غیاب نویسندگان مستقل تحریم کردند. با پخش خبر تهیه این بیانیه، که شمار امضاهای آن تا آغاز سال 1347 به 52 تن رسید، برگزاری کنگره‌ی دولتی مذکور عملاً به فراموشی سپرده شد.

2- خواه در مورد آن 9 نفر نخست و خواه درباره کل 52 نفری که کانون نویسندگان ایران را در آغاز سال 1347 بنیان نهادند ادعای پیوستن به «جرگه یاران فرح» یک سره بی‌اساس و پاک مغرضانه و رذیلانه است. از اعضای بعدی کانون و آزادی‌خواهانی چون سعید سلطان‌پور نام نمی‌بریم که زندانی هر دو نظام بود و سرانجام نیز جان خود را بر سر آزادی گذاشت؛ از کسی نام می‌بریم که روزنامه «اعتماد» و نویسندگانش قاعدتاً در مخالفت او با رژیم شاه نباید تردید داشته باشند. یک چهره شاخص آن 9 نفر، و در واقع یکی از بنیان‌گذاران اصلی کانون نویسندگان ایران، جلال آل‌احمد بود. ما پاسخ به این پرسش و در واقع حل این تناقض آشکار را بر عهده نویسنده روزنامه «اعتماد» و همپالکی‌هایش می‌گذاریم که چگونه می‌توانند جلال آل‌احمد

پاسخ کانون ...

را در آن واحد هم مخالف رژیم شاه و هم در «جرگه یاران فرح» به شمار آورند؟! 3- در 6 خرداد سال 1348، هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران متنی خطاب به اعضا منتشر کرد که در آن پیشنهاد عده‌ای از اعضا دایر بر «انجام مذاکرات خصوصی و استفاده از کانال‌های غیررسمی برای قانونی کردن کانون» را رد کرده و به این نتیجه رسیده بود که با روش‌هایی «نظیر مذاکرات دوستانه با عوامل سانسور و فعالیت خصوصی از قبیل واسطه قرار دادن مقامات و دستگاه‌های صاحب نفوذ» نمی‌توان با دستگاه سانسور رژیم شاه مبارزه کرد. از آن پس، مخالفت‌های رژیم با فعالیت کانون افزایش یافت به طوری که حتی تالار قنبریز (تالار «ایران» آن زمان) از آگنداری محل خود برای برگزاری جلسات کانون منع شد.

4- در سال 1349، چند تن از اعضای کانون از جمله داریوش آشوری، محمود اعتمادزاده- (به آذین)، بهرام بیضایی، فریدون تنکابنی، ناصر رحمانی‌نژاد، غلامحسین ساعدی، محمدعلی سپانلو و سعید سلطان‌پور بازداشت و یا به ساواک احضار شدند. کانون به این بازداشت‌ها و احضارها اعتراض کرد، اما با تشدید اختناق و سانسور و سرکوب ستمشاهی فعالیت کانون عملاً متوقف شد و دوره نخست این فعالیت به پایان رسید.

5- در 23 خرداد 1356، جمعی از اعضای دوره نخست کانون در اعتراض به انحطاط فرهنگی و سانسور و محدودیت‌های تحمیل شده به اهل قلم نامه‌ای سرگشاده به نخست وزیر وقت منتشر کردند که به «نامه چهل نفر» معروف شد. این اقدام در واقع آغاز دوره دوم فعالیت کانون نویسندگان ایران در مخالفت با آزادی‌سنیزی و سانسور رژیم شاه بود. پس از انتشار این نامه، همانا ناطق عضو کانون نویسندگان را در خیابان ربوند و پس از تجاوز به او در بیابان‌های اطراف «کاروانسرا سنگی» ره‌ایش کردند. درست در همان روزها به خانه علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، عضو دیگر کانون، نیز ریختند و به بازجویی و اذیت و آزار خانواده او پرداختند.

6- در همان سال 1356، از 18 تا 27 مهرماه، به همت کانون نویسندگان گردهمایی بزرگ و تاریخی نویسندگان و شاعران ایران به نام «شب‌های شاعران و نویسندگان» در محل انجمن روابط فرهنگی ایران و آلمان- (انسیتیو گوته) برگزار شد. استقبال مردم از این اقدام کانون و حضور پرشور و انبوه آنان در برنامه‌های این «ده شب» به سهم خود سکوت گورستانی چندین ساله استبداد سلطنتی را در هم شکست و فضا را برای حضور و فعالیت جریان‌ها و نیروهای سیاسی اپوزیسیون آماده کرد - جریان‌ها و نیروهایی که از قضا بعدها مانع فعالیت کانون شدند، شماری از اعضای آن را بازداشت و زندانی و اعدام کردند، و به این هم بسنده نکردند و برخی را از خیابان ربوند و به گردنشان طناب انداختند، و اکنون نیز جمعی دیگر را به جرم غیرواقعی بودن کانون محاکمه می‌کنند. این هم از طنزهای تلخ تاریخ است که کانون نویسندگان ایران باید از یک سو تقاص مبارزه

با رژیم شاه و به طور کلی دفاع از آزادی بیان را پس دهد، و از سوی دیگر، به همکاری با این رژیم و «پیوستن به جرگه فرح پهلوی» متهم شود!!

7- در 23 آبان 1356، در اعتراض به سرکوب و خفقان رژیم ستمشاهی، به فراخوان کانون نویسندگان ایران بیش از ده هزار نفر از دانش-جویان و جوانان و دیگر مردم معترض به مدت 24 ساعت در دانشگاه صنعتی تهران («آریامهر» آن زمان و «شرف» بعدی) تحصن کردند. در همان زمان تحصن، تنی چند از اعضای کانون در خیابان مورد ضرب و شتم ساواک و پلیس شاه قرار گرفتند و بازداشت شدند.

این‌ها مشتی است نمونه خروار که نشان می‌دهد کانون نویسندگان ایران در زمان رژیم شاه نه تنها به هیچ روی جذب ساختار قدرت نشده بود بلکه همواره برای آزادی بیان مبارزه می‌کرد و طبعاً این امر او را به مخالفت با سیاست‌های اختناق‌آلود و سرکوب‌گرانه آن رژیم می‌کشاند. بر هر ناظر بی‌طرف و هر انسان بی‌غرض و مرضی روشن است که ادعای نویسنده روزنامه «اعتماد» مبنی بر پیوستن اعضای کانون به «جرگه یاران فرح» چیزی جز دروغ‌پردازی و ارونه‌نمایی تاریخ نیست. این ادعا را بر هیچ واقعیت و سند و مدرکی نمی‌توان استوار کرد و، از همین رو، مصداق بارز و آشکار نشر اکاذیب، و افترا و تهمت ناروا و بی‌اساس است.

بر ما روشن نیست که چرا روزنامه «اعتماد»، که خود از قربانیان سانسور بوده و از همین رو مورد دفاع کانون نویسندگان ایران قرار گرفته است، در دوره جدید خود باید چنین مطلب دروغین و افتراآمیزی را چاپ کند. اما این را خوب می‌دانیم و با صدای بلند اعلام می‌کنیم که اگر این روزنامه در این پندار به سر می‌برد که با چاپ این‌گونه مطالب و سم پاشی بر ضد نهاد آزادی‌خواهی چون کانون نویسندگان ایران می‌تواند رضایت خاطر سانسورچیان را تأمین کند و برای خود حاشیه امنیتی بسازد، باید بداند که در خطا و توهمی محض و مهلک به سر می‌برد. قاعدتاً تجربه سی و اند سال زندگی در فضای سانسور و اختناق باید به اهل قلم به طور عام و اهل مطبوعات به طور خاص نشان داده باشد که آنچه آزادی بیان، از جمله انتشار آزادانه مطبوعات، را تضمین می‌کند نه تمکین و کرنش و باج دادن به سانسورچیان بلکه مقاومت پیگیر در برابر سانسور و دفاع استوار و راسخ از آزادی بیان است.

کانون نویسندگان ایران پیش از این نیز نشان داده است که مایل نیست صدای هیچ روزنامه‌ای، حتی روزنامه‌های چون «اعتماد» که چنین مطلب دروغین و بی‌اساسی را بر ضد او منتشر می‌کند، خاموش شود و بر اساس منشور خود مبنی بر به رسمیت شناختن آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان، از حق انتشار آزادانه هر نشریه‌ای از جمله روزنامه «اعتماد» دفاع می‌کند. با این همه، این واقعیت را نیز نمی‌تواند ناگفته گذارد که انتشار این‌گونه مطالب دروغین و خلاف واقع بر ضد نهادی چون کانون، آن هم در شرایطی که اعضای این نهاد به انحصار گوناگون زیر فشار قرار دارند تا از آزادی‌خواهی خود دست بردارند، حتی اگر با هدف جلب رضایت سانسورچیان هم انجام نگرفته باشد، اعتماد همان مخاطبان اندک این‌گونه روزنامه‌ها را بیش از پیش سلب می‌کند.

کانون نویسندگان ایران

7 تیر 1390

فاجعه دل‌خراش نروژ

این فاجعه دل‌خراش، جامعه را تکان داد به طوری که روز دوشنبه 25 ماه ژوئیه در کشورهای نروژ و سوئد یک دقیقه تمام چرخ‌ها به احترام این قربانیان از حرکت ایستادند. همه اظهار تأسف نمودند، محکوم کردند.

نروژ از آرام‌ترین کشورهای اروپایی به شمار می‌رود که جامعه پنج میلیونی آن در پنج سال گذشته، فقط شاهد 132 مورد قتل بوده است. این در حالی است که وقوع انفجار اخیر در اسلو و تیراندازی در جزیره‌ای در نزدیکی این شهر، به گشته شدن بیش از 100 نفر و مجروح شدن دستکم 100 نفر منجر شده است.

فرد تروریست، نخست بمب‌ها را در نزدیکی ساختمان‌های دولت منفجر می‌کند و سپس راهی جزیره‌ای جزیره «اوتویا» می‌شود که در آن حدود 500 نوجوانان طرفدار حزب حاکم (حزب کارگر)، در اردوی تابستانی بودند.

آندرس برینگ برویک، متهم اصلی جنایت نروژ که از اعضای گروه‌های نژادپرست معرفی شده، این «حملات را وحشتناک اما ضروری» توصیف کرده است.

به گفته رییس پلیس نروژ، برویک در گذشته با گروه‌های نئونازی مشکلاتی داشته، ولی تصور می‌شده که چنین گروه‌های افراط‌گرایی تا حد زیادی تضعیف شده‌اند و دیگر تهدیدی جدی به شمار نمی‌روند.



عمق اندوه و فاجعه جایی برای تسلی خاطر و گفتن سخنی به این منظور بر جای نمی‌گذارد. اما بغض و اندوه هر انسانی، تنها با دفاع بی‌قید و شرط از سلامت و امنیت محیط رشد و پرورش نوجوانان و تسکین پیدا می‌کند.

گروهی فاجعه نروژ را زنگ خطری برای قدرت گرفتن مجدد راست‌گرایی افراطی و خارجی‌سنیزی در اروپا می‌دانند.

آخرین آمار پناهجویان جهان

به گزارش کمیساری عالی امور پناهندگان سازمان ملل، تعداد پناهجویان جهان، به بیش از ۴۳ میلیون نفر رسیده و رکورد ۱۵ سال گذشته را شکسته است.

در این گزارش جنگ و خشونت، علل اصلی آوارگی و فرار ذکر گردیده‌اند. مناطق بحرانی، ده‌ها سال است که از طریق خشونت، جنگ‌های خانگی و تنش‌های قومی، مردم را مجبور به فرار از خانه‌های خود می‌کنند. آمار نشان می‌دهد که بیش‌ترین پناهجویان جهان را افغانی‌ها تشکیل می‌دهند. عراقی‌ها و سومالیایی‌ها، جایگاه دوم و سوم را در میان پناهجویان جهان به خود اختصاص داده‌اند.

کانون نویسندگان ایران در دوازدهمین سالگرد درگذشت احمد شاملو

در دوازدهمین سالگرد درگذشت احمد شاملو
یاد شاعر بزرگ ایران و جهان را گرامی
می‌داریم!

نه عادلانه نه زیبا بود
جهان

پیش از آن‌که ما به صحنه برآییم.

به عدل دست نیافته اندیشیدیم

و زیبایی

در وجود آمد.

دوم مردادماه سالگرد درگذشت شاعر
بزرگی است که اکنون بیش از هر زمان
دیگر حضور زنده‌ی او را حس می‌کنیم؛
شاعر بزرگی که همه هستی شعری خود
را وثیقه کار شاعرانه سترگی کرد که به
نیروی تخیل خلاق و گره‌خوردگی
عاطفی قدرت معنوی و خواست آزادی،
جهانی آفرید که در آن نشانی از نفرت و
دیگرگشتی و نابرابری نیست، جهانی
چنان دل‌انگیز و رعنا که شایسته
آزادترین انسان است؛ شاعری بزرگ که
در همه عمر نه از تلخی و گزندگی
واقعیت گریخت و نه به یوغ بندگی
واقعیت گردن نهاد.

هنگامی که تخیل شاعرانه‌اش بال گسترد
و به اوج‌ها پرکشید، گردن‌فراز و
مغرور، بر «سروش» انسان تسخر
زد، چرا که انسان شعر او که به «هیئت
ما» زاده شد، سرگذشت خود را خود رقم
زد؛ به هیئت آن «غول زیبا» که شاعر با
باور بی‌گمان به تبار جلیل انسان آزاد به
باز آفرینی او برخاسته بود؛ غول زیبایی
که نمی‌خواست «... منظر جهان را / تنها
از رخنه تنگ‌چشمی / حصار شرارت...»
بنگردد. انسانی که بر شک و هر آنچه امید
و یقین به رهایی را جز سرابی و هم‌ناک
نمی‌دید، می‌شورید. غول زیبایی که شاید
در برابر نیروهای سپاهی و تبااهی از پا
درآید اما هرگز شکست نمی‌شناسد و
گویی سیاله آتش‌ناک خشم و خروشی که
در رگ و پوست او دویده است جز با
زیبایی و عشق و حقیقت و عدل آرام
نمی‌گیرد.

چنین بود «بامداد» ما، این سرودخوان
آزادی!

در دوازدهمین سالگرد درگذشت احمد
شاملو، یاران و دوستداران‌اش در عصر
روز 2 مرداد بر سر مزار او یادش را
گرامی می‌دارند.

کانون نویسندگان ایران

30 تیرماه 1390

اشعاری از زنده یاد حمد شاملو

روزی که کمترین سرود بوسه است...

روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم
کرد

و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت.

روزی که کمترین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادری است

روزی که دیگر درهای خانه‌شان را نمی‌بندند

قفل

افسانه‌ی است

و قلب

برای زندگی بس است.

روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است

تا تو به خاطر آخرین حرف دنبال سخن نگردی.

روزی که آهنگ هر حرف

زندگی است

تا من به خاطر آخرین شعر رنج جست‌وجوی

قافیه نبرم.

روزی که هر لب ترانه‌ی است

تا کمترین سرود ، بوسه باشد.

روزی که تو بیایی برای همیشه بیایی

و مهربانی با زیبایی یک‌سان شود.

روزی که ما دوباره برای کبوترهایمان دانه

بریزیم...

و من آن روز را انتظار می‌کشم

حتی روزی که دیگر نباشم.

*

آه اگر آزادی سرودی می‌خواند

کوچک

همچون گلوگاه پرنده‌ای

هیچ کجا دیواری فرو ریخته برجای نمی‌ماند

سالیان بسیاری نمی‌بایست

دریافتی را

که هر ویرانه نشان از غیاب انسانی است

که حضور انسان

آبادانی است

آه اگر آزادی سرودی می‌خواند

کوچک

کوچک‌تر حتی

از گلوگاه یکی پرنده!

**

دهانت را می‌بویند

مبادا گفته باشی دوستت دارم

دلت را می‌بویند

مبادا شعله‌ای در آن نهان باشد

روزگار غریبی‌ست نازنین

و عشق را کنار تیرک ره‌بند تازیانه می‌زنند

عشق را در پستوی خانه پنهان باید کرد

شوق را در پستوی اتاق پنهان باید کرد

روزگار غریبی‌ست نازنین...

**

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) شاملو هنوز زنده است یادبود دوازدهمین سالگشت درگذشت احمد شاملو

وقتی نه تنها شعرهای شاملو؛ بلکه حتی
کتاب‌هایی که از شاعر سخن می‌گویند را
نیز در حکومت تبه‌کاران جمهوری اسلامی
سانسور می‌کنند و آخرین اثری را که «من
درد مشترکم» نام دارد و به بازخوانی
«پنج‌جاه سال تاریخ معاصر از پنجره شعر
شاملو» پرداخته، ۵ سال در تارک‌خانه
اداره سانسور نگه می‌دارند؛ طبیعی‌ست که
شاملو نه تنها زنده است و پاسداران تباهی و
نابکاری از او می‌ترسند؛ بلکه او نیز، هم
چون گذشته، به وظیفه دشوار پیکار با آدم-
کشی و خفقان و بی‌دادی که بیش از سی
سال در جامعه ایران جریان دارد ادامه می-
دهد.

جان شاملو، همواره برای آزادی انسان و
دوستی و رهایی از هرگونه ستم فردی و
اجتماعی تبیده است. شعر شاملو جریان گرم
خون زندگی‌ست و همین است که وجود
شاملو هنوز و همچنان بر گرایشی که می-
خواست و می‌خواهد از در سازش با
پاسداران جهل و خرافات برآید غلبه دارد و
آن را از کجروی نجات می‌بخشد.

کانون نویسندگان در ایران، در یادنامه‌ای
برای شاعر بزرگ می‌نویسد:

«دوم مردادماه سالگرد درگذشت شاعر
بزرگی است که اکنون بیش از هر زمان
دیگر حضور زنده او را حس می‌کنیم؛
شاعر بزرگی که همه هستی شعری خود را
وثیقه کار شاعرانه سترگی کرد که به
نیروی تخیل خلاق و گره‌خوردگی عاطفی
قدرت معنوی و خواست آزادی، جهانی
آفرید که در آن نشانی از نفرت و دیگرگشتی
و نابرابری نیست، جهانی چنان دل‌انگیز و
رعنا که شایسته آزادترین انسان است؛
شاعری بزرگ که در همه عمر نه از تلخی
و گزندگی واقعیت گریخت و نه به یوغ
بندگی واقعیت گردن نهاد.»

شاملو انسان آزاده‌ای‌ست که همچنان بر
تارک افق چشم دوخته و سرود آزادی سر
داده است.

یادش گرامی باد.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۲۲ ژوئیه ۲۰۱۱



«من درد مشترکم...»

احمد شاملو

انقراض رهایی بخشند. به راستی کی می‌تواند بگوید انسان‌هایی که فی‌المثل در سانست پارک، در قلب نیویورک ثروتمند از گرسنگی مداوم رنج می‌برند مردم جهان چندم‌اند؟

به جز اینان حدود یک‌چهارم از جمعیت پنج میلیاردی سیاره ما در نقاطی زندگی می‌کنند که حتی از ابتدایی‌ترین شرایط یک زندگی بخور و نمیر هم محرومند. از ذکر آمارها چشم می‌پوشم و به همین‌قدر اکتفا می‌کنم که بگویم ما نظام موجود جهان را برای ابداعات هنری و توسعه دانش و بینش آدمی انگیزه‌ی سخت نیرومند می‌شناسیم، گریز تنها در جهت امحاء آن؛ یعنی در جهت تنها هدفی که تلاش ادبی و شعری این عصر وحشت و گرسنگی را توجیه می‌کند.

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نمی‌یابد. به عبارت دیگر: مجموعه تلقیات، منش‌ها، بیوندهای مرنی و نامرنی میان مردمان و بیان عواطف و احساسات و دردهای فردی و گروهی نمی‌تواند آن‌چنان که شایسته دستاوردهای مادی انسان است برای همگان آگاهی دهنده، غنی، و سرشار از تعهد متقابل باشد. در گردش مهارشده روزگار ما که زمام آن را قدرت‌مندان اقتصادی، سیاست-مداران حرفه‌ای، فرماندهان نظامی و آدم-

خواران امنیتی به دست دارند تمامی ارزش‌های مادی و تجهیزات و تاسیسات تولیدی و اطلاعاتی و خدماتی که آدمیان آفریده‌اند از دسترس انسان‌های تحت سلطه به‌دور مانده است. ما، در سرزمین‌های عقب‌مانده و کم‌توسعه آشکارا می‌بینیم که حاصل کار انسان‌ها به صورت سودهای کلان از دسترس آنان خارج می‌شود تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه وسیع‌تر و کارآمدتری فراهم آورد. و بدین‌سان، در برابر یکپارچگی فزاینده سرمایه در سطح جهانی، یکپارچگی انسان‌هایی که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند خنثی می‌شود.

تصور این نکته که مشیبتی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به پادشاهی بخشیده آن‌قدرها هم کودکانه‌تر از این تصور نیست که هر کشوری جداگانه مسنول رشد یا واپس‌ماندگی خویش است. - با قبول این حکم از پیش صادر شده، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویر می‌شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان‌گسیخته به تاخت و تاز پردازد، بچاید، بروید، بیندوزد، صادرکند، بزارها را به هزار مکر و کید بچاید و شعب و احدهای خود را در سراسر جهان برقرار کند. - اگر چنین باشد، جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را بر عهده می‌گیرد که نه جهان‌شمول است نه لازم‌الاجراء. در آن صورت، دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه‌ی است که حتی می‌تواند در همین پیام ساده «جهان سوم: جهان ما» نیز مستتر باشد.

باری، جهان عرصه رقابت‌ها هست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف‌ها. رقابت

را واحدهای تولیدی و به خصوص فراملتی‌هایی دنبال می‌کنند که هم‌اکنون سقف فروش بیست تا از پیش‌تازان‌شان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر می‌رود، یعنی یک‌صدبرابر درآمد ملی کشور من زامبیا، کشور من شیلی، کشور من بلغارستان، کشور من بنگلادش، و حتی کشور من ایران که، تازه به دلیل منابع سرشار نفت و گازش از دارترین کشورهای جهان سوم به شمار است. رقابت جهانی، به جهان سوم که می‌رسد رقابتی می‌شود سلطه‌جویانه و بهره‌کشانه، هرچند که در ترازویی نامیزان، ارزش‌های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد. کشور شیلی به مثابه تولیدکننده بخش اعظم مس جهان در سال بیش از یک میلیون تن مس به کشورهای صنعتی - به ویژه ایالات متحد و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر می‌کند و با این حال دست‌مزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک دهم دست‌مزد کارگران همین بخش در ایالات متحد است. و در حالی که واردات شیلی از این کشورها در همین دهه حاضر با افزایش قیمتی در حدود دوبرابر رویه‌رو بوده که سال به سال هم فزونی می‌گیرد، در بازار مس صادراتی رکود مرگباری حاکم است که به سال 1973 زیر چشم همه ما با توطئه سرمایه‌داری انحصاری جهان و خون‌تای شیلی به رهبری آ‌ی‌تی‌تی‌پینوشه برقرار شد. مردم شیلی که با جان و خون‌شان چرخ صنعت عالم را می‌گرداند هر سال به نفع انحصارهای جهانی ارزش بیشتری را از دست می‌دهند. شاخص این معادله مایوس‌کننده ترازوی ابلیس است.



آن‌چه از منابع کشورهای ما به اصطلاح جهان سوم بیرون می‌رود، آن‌چه تلاش کارگران ما در واحدهای فراملیتی نصیب آن‌ها می‌کند، آن‌چه از بازارهای ما به جیب صادر و واردکنندگان می‌رود؛ و آن‌چه از خزانه دولت‌های دست‌نشانده یا ماجراجو یا ارتجاعی به کیسه سلاح‌فروشان بین‌المللی سرازیر می‌شود، همه برای ادامه حیات اقتصادی قدرت‌های موجود اهمیتی اکسیرتی دارد. در غرب و شرق می‌گویند: «جای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگی جهانی روی نداده!» - چه وقاحتی! در تمام این مدت جنگ‌های بی‌شکوه بی‌حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبره کرده است. جنگ کشورهای جهان سوم البته که جنگ آن کشورها نیست. آن‌ها جنگ‌شان را به جهان سوم منتقل می‌کنند. کارخانه‌های سلاح‌سازی به برکت چه چیز می‌گردند؟ و مگر جز این است که اگر این جنگ‌ها نباشد می‌باید در این کارخانه‌ها را گل بگیرند؟ عواید جهان سوم چرا باید به جای سرمایه‌گذاری در قلمروهایی که حاصلش رفاه و سربلندی آدمی است صرف خرید وسایل کشتار ستم‌کشانی بشود که در آینه تصویری دقیقا مشابه خود ما دارند؟

اما در مقابل سلطه‌جویی غرب صنعتی، اردوگاه جهان دیگر، بلوک شرق پیشرفته هم، حتی اگر

بپذیریم که به گونه‌ی واکنشی، به تسلیح تا بن دندان و حضورهای ناموجه و کودتاهای به ظاهر انقلاب و بهره‌برداری و ارعاب‌گری دست-زده است که حاصل جمع عملکرد جهانی آن برای ما تا به امروز جز یاس حاصلی به بار نیاورده. البته هنوز پیش‌بینی نمی‌توان کرد تحولات ظاهرا همه جاتیه موسوم به پره‌استرویکای چند سال اخیر این اردوگاه را چه آینده‌ی انتظار می‌کشد و اردوگاه عقب‌ماندگی و گرسنگی را از آن چه نصیبی خواهد بود. حقیقت این است که تا به امروز، علی‌رغم شعارهای انسان‌دوستانه یا تعارفات دیپلماتیک، در هر کجا که دو جهان رقیب توانسته‌اند بهره‌ی مادی یا سیاسی به دست آرند اول به آن اندیشیده‌اند بعد به چیزهای مستحبی که به ظاهر اخلاقی و انسانی است و گرچه ضرورتش را حتمی و حیاتی جلوه داده‌اند آن‌چه نصیب ما بردگان قرن بیستم کرده ابدانبات چوبی ارزان بهایی هم نبوده‌است؛ و حقیقت بارزتر این که: شکم امروز گرسنگی با نان فردا سیر نمی‌شود.

سرمایه‌ها که روزی در جریان رقابتی خردکننده در کمین دریدن یکدیگر بودند امروز در سطح جهانی برادرانه در یکدیگر ادغام می‌شوند و گسترش می‌یابند اما به هر تقدیر، همین‌که پای ملل تحت سلطه به میان آید، حتی اگر شده به یاری ارتش مزدوران، در این کشورها شکل-بندی‌های اجتماعی ویژه و فشارهای سیاسی حسابشده‌ای پدید می‌آورند که بیان‌کننده روابطی ناگزیر، یکطرفه، و از بالا به پایین با خود آن قدرت‌ها است. وابستگی حتی به‌ظاهر دمکراتیکی می‌سازند که اگر هم با بازبودن نسبی دست و پای حاکمیت‌های دست‌نشانده و ارتجاعی و دولت‌های علاقه‌مند به شلتاق و ایجاد تشنت و بحران همراه باشد، باز چیزی است سوی آن وابستگی که به دلایل آشکار میان خود آن متروپول‌ها وجود دارد و ما در باشگاه نمایشی‌شان اعضای بی‌قدر و بی‌گانه‌ایم. بدین‌سان، ما، بینش‌مان را از فقر و بی‌عدالتی نظام حاکم برکل جهان هنگامی می‌توانیم ارانه کنیم که اصطلاح «جهان سوم» را در بستر کنار بگذاریم. نه! چیزی به نام جهان سوم، به معنی جهان مجزایی که نتوانسته است گلیمش را از سیلاب به درکشد وجود ندارد. فرهنگ جهانی مجموعه تمامی فرهنگ‌ها است، اما اگر امروز سهم کشورهای موسوم به جهان سوم در این مجموعه کافی نیست یکی به دلیل فقر اقتصادی است، دیگر به این دلیل بسیار ساده که اصولا زیر سلطه سیاسی سرمایه‌های جهانی و فشار حکومت‌های دست‌نشانده آن‌ها، در یک کلام، فقط عناصر ارتجاعی فرهنگ بومی رشد می‌کند.

من در این باب به خصوص مثال تاریخی بسیار جالبی دارم: ما با دریغ و تاسفی عمیق شورشی را به خاطر می‌آوریم که به سال 1857 در هند به راه افتاد و حتی ارتش هندی انگلیس (شامل افراد هندو و مسلمان) نیز به آن پیوست و شورش به قیامی مسلحانه مبدل شد اما انگیزه شورش نه استقلال‌طلبی بود نه بی‌داد فقر و مرض و گرسنگی، نه چریده‌شدن هند تا مغز استخوان و نه هیچ معارضه غرورانگیز و انسانی دیگر. قیام مسلحانه‌ی که سه سال تمام کار به دست استعمار انگلیس داد و هند را به خون کشید علتنش فقط این وهن غیرقابل تحمل بود که روغن تفنگ‌های انفیلد Enfield ارتش هندی انگلیس با مخلوطی از چربی گاو مقدس هندوها و خوک نجس مسلمان‌ها ساخته شده آسمان را به زمین آورده بود!

«من درد مشترکم، مرا فریاد کن» احمد شاملو

تقدیر، همین که پای ملل تحت سلطه به میان آید، حتی اگر شده به یاری ارتش مزدوران، در این کشورها شکل‌بندی‌های اجتماعی ویژه و فشارهای سیاسی حساب‌شده‌ای پدید می‌آورد که بیان‌کننده روابط ناگزیر، یک-طرفه، و از بالا به پایین با خود آن قدرت‌ها است. وابستگی حتی به‌ظاهر دمکراتیکی می‌سازد که اگر هم با بازی کردن نسبی دست و پای حاکمیت‌های دست‌نشانده و ارتجاعی و دولت‌های علاقه‌مند به شلتاق و ایجاد تشنگی و بحران همراه باشد، باز چیزی است سوی آن وابستگی که به دلانل آشکار میان خود آن متروپول‌ها وجود دارد و ما در باشگاه نمایشی‌شان اعضای بی‌قدر و بی‌گانه‌ایم.

بدین‌سان، ما، بینش‌مان را از فقر و بی‌عدالتی نظام حاکم بر کل جهان هنگامی می‌توانیم ارائه کنیم که اصطلاح «جهان سوم» را در دست کنار بگذاریم. نه! چیزی به نام جهان سوم، به معنی جهان مجزایی که نتوانسته است گلیمش را از سیلاب به درکشد وجود ندارد. فرهنگ جهانی مجموعه تمامی فرهنگ‌ها است، اما اگر امروز سهم کشورهای موسوم به جهان سوم در این مجموعه کافی نیست یکی به دلیل فقر اقتصادی است، دیگر به این دلیل بسیار ساده که اصولاً زیر سلطه

سیاسی سرمایه‌های جهانی و فشار حکومت‌های دست‌نشانده آن‌ها، در یک کلام، فقط عناصر ارتجاعی فرهنگ بومی رشد می‌کند. من در این باب به خصوص مثال تاریخی بسیار جالبی دارم: ما با دریغ و تاسفی عمیق شورش را به خاطر می‌آوریم که به سال 1857 در هند به راه افتاد و حتی ارتش هندی انگلیس (شامل افراد هندو و مسلمان) نیز به آن پیوست و شورش به قیامی مسلحانه مبدل شد اما انگیزه شورش نه استقلال‌طلبی بود نه بی‌داد فقر و مرض و گرسنگی، نه چریده شدن هند تا مغز استخوان و نه هیچ معارضه غرور‌انگیز و انسانی دیگر. قیام مسلحانه‌یی که سه سال تمام کار به دست استعمار انگلیس داد و هند را به خون کشید علتش فقط این وهن غیرقابل تحمل بود که روغن تفنگ‌های انفیلد Enfield ارتش هندی انگلیس با مخلوطی از چربی گاو مقدس هندوها و خوک نجس مسلمان‌ها ساخته شده آسمان را به زمین آورده بود!

دریغا که فقر

چه به آسانی احتضار فضیلت است! به جای چیزی به نام جهان سوم پاره‌یی از جهان یگانه ما پدیدار است که نظام نارسا و

سراسر تضاد موجود، بخش کوچکی از آن را در مدار توسعه وابسته به مراکز تراکم سرمایه قرار می‌دهد و بخش‌هایی از آن را به زیاده‌دان جهان پیشرفته مبدل می‌کند و انبوهی از مردم سیاره را در برهوت عقب‌ماندگی به حال خود می‌گذارد.

حتی اگر با توهمی کودکانه افزایش پاسوآدان را برای توسعه فرهنگ دست‌کم زمین‌یهی تلقی بتوان کرد بهره‌کشی از انسان چه جایی برای آن باقی می‌گذارد؟ ما برای آن که بیهوده در برهوتی بی‌مخاطب فریاد نکشیده باشیم نیازمند رشد آگاهی‌ها هستیم، گیرم کار به جایی رسیده‌است که دیگر امروز لازمه چنین رشدی تنها در امکانات برنامه‌ریزی شده حاکمیت‌ها است؛ اما آن حاکمیت‌ها که بنا بر خصلت خود فقط می‌کوشند توده‌ها را هرچه ناآگاه‌تر نگه‌دارند تا بشود با ادعاهای فریبکارانه افسوس‌شان کرد، و به ناچار با چسباندن انگ جاسوسی اجنبی و خرابکار دست مخالفان



و مردی که روز همه روز از پس دریچه‌های حماسه‌اش نگران کوچک بود اکنون با خود می‌گوید:

- اگر سپیدار من بشکفت مرغ سیا پرواز خواهد کرد.

- اگر مرغ سیا بگذرد سپیدار من خواهد شکفت! می‌خواهم بگویم تا آن زمان که جهل هست فقر نیز هست، و تا فقر برجا است جهالت نیز باقی است. اما جهالت چه به معنای خاص باشد چه به معنای ناآگاهی مادرزاد، چه به معنای قرارگرفتن در معرض تحمق و مغزشویی باشد برای زود برتافتن داوطلبانه خلق از معبد دانش بشری به شوق برخاک افتادن در برابر بت‌های عتیق خرافه و هم‌چنینی در تصنیفات کورکورانه.

- بی‌گمان پس از ربیده شدن فقر نیز باقی خواهد ماند... اشاعه دانش و ارتقای فرهنگ برای آزادی بخشیدن به انسان‌ها، دست‌کم برای ما که علی‌رغم سوز دل‌مان از مصائب بهره‌کشی و ظلم جهانی و علی‌رغم دوری‌مان از امکانات هنوز می‌تواند امیدی باشد به فردایی، خود به قدر سرسختی در برابر نظام موجود ارزشمند است. نمی‌توان برای نجات انسان در انتظار آن‌روز موعود نشست که انقلاب جهانی همه بنیان‌های بهره‌کشی و تحمق مردم به خاطر بیماری سلطه‌جویی‌های فردی یا گروهی را از میان برده باشد. اگر به جزماندیشی یا خوشخیالی دچار نیامده باشیم می‌پذیریم که هر مبارزه اجتماعی در راستای یگانگی و رهایی بشری جزئی از یک انقلاب جهانی است که خود تبلور تمامی تلاش‌های طولانی انسان عصر ما خواهد بود.

برای ما روشنفکران این کشورها که هیچ‌چیز برای خود نمی‌خواهیم. حتی فرصت ایجاد دیالگ با لایه‌های توده باقی نگذاشته‌اند. دولت‌ها ما را عوامل دست‌نشانده و دشمنان سلامت فکری توده‌های مردم می‌خوانند، و در حالی که می‌کوشند توده‌های پشت دیوار نگه داشته‌شده ما را از خاطر ببرند بیناترها چشم به ما دوخته‌اند. و ما نه می‌توانیم و نه مجازیم و نه موثر می‌دانیم که بدون یاری‌های بنیانی و دگرگون شدن سامان و ساختار زندگی مردم حضور خود را با بهره‌جویی از سمبولیسمی معماگونه اعلام کنیم و دل توده‌ها را با ارائه آثاری فاقد صراحت خوش داریم.

من به معجزه در آن مفهوم که اهل ایمان معتقدند اعتقادی ندارم؛ اما باکم نیست که این‌جا در حضور شما مهربانان جهانی مشکل‌مان را با این عبارت غم‌انگیز بیان کنم که: روشنفکر جهان سوم باید معجزه‌یی صورت دهد و در کوه غیرممکن‌ها تونلی بزند.



بیداردل خود را کوتاه می‌کنند و اجازه هیچ‌گونه اظهارنظر معطوف به نقد و تردید را نمی‌دهند چه‌گونه ممکن است به رشد فرصت دهند تا در سایه آزادی، آن هم آزادی لایه‌های متعهد اجتماعی، سر از میان میله‌های سیاه‌چالش بیرون کشند؟

اگر توسعه دانش و هنر ناقدانه ذهن توده‌ها را از قالب‌های خرافی یا حمودهای القایی فکری می‌رهاند و فرهنگ فرزنانگان را اعتلا می‌بخشد. با حضور چهارچشمی دولت‌هایی که همه مجاهده‌شان در طریق دور نگه‌داشتن مردم از بی‌پردن به واقعیات خلاصه می‌شود چه امیدی برای رستگاری باقی می‌ماند؟ دل‌سپردن به امید تلاش و کوشش دلسوزانه از سوی حکومت‌ها حاصلی جز افزایش فاصله عقب‌ماندگی ندارد.

ولی ناگزیریم با دریغ بسیار این واقعیت را هم بگوییم که ما گرفتار دور باطل طلسم گونه‌یی شده‌ایم. من درست سی و چهارسال پیش از این در شعری نوشته‌ام:

... و مردی که اکنون با دیوارهای اتاقش آوار
آخرین را انتظار می‌کشد

از پنجره کوتاه کلبه به سپیداری خشک نظر
می‌دوزد:

سپیدار خشکی که مرغی سیاه بر آن آشیان کرده
است.